

تولد دوباره تاریخ
عصر شورش‌ها و خیزش‌ها

آلن بدیو
ترجمه: تزیازدهم

Alain Badiou

***The Rebirth of History:
Times of Riots and Uprisings***

Verso, 2012

در دنیا چه خبر است؟ ما شاهدان نیمه‌شیفته و نیمه‌داغان چه هستیم؟ ادامهٔ جهانی خسته و فرسوده به هر قیمت؟ بحران خوش‌خیم همان جهان، که به لطف گسترش پیروزمندانه‌اش، درب و داغان شده است؟ پایان همان جهان؟ ظهور جهانی متفاوت؟ آنچه در نخستین سال‌های قرن بر ما رخ می‌دهد - چیزی که ظاهراً هیچ نام روشنی در هیچ زبان پذیرفته‌شده‌ای ندارد؟

بگذارید با اربابان مان مشورت کنیم: بانکداران اتو کشیدهٔ خردمند، ستارگان رسانه‌ها، نمایندگان مردم کمیسیون‌ها مالی، سخنگویان «جامعهٔ بین‌الملل»؛ رئیس‌جمهورهای پرمشغله؛ فیلسوفان نو؛ صاحبان کارخانه و مستغلات؛ فعالان بورس و اعضای هیئت‌مدیره؛ سیاست‌بازان و راج‌اپوزیسیون؛ چهره‌های برجسته در پایتخت و ولایات؛ اقتصاددانان متخصص رشد؛ جامعه‌شناسان متخصص شهروندی؛ کارشناسان خبری انواع و اقسام بحران‌ها؛ پیشگویان «برخورد تمدن‌ها»؛ رؤسای پلیس، و نظام‌های قضایی و «کیفری»؛ ارزیابان سود و باروری؛ سرمقاله‌نویسان اصلی روزنامه‌های جدی؛ مدیران منابع انسانی؛ کسانی که خیال می‌کنند کسی هستند؛ کسانی که بهتر است نادیده‌شان نگرفت. اینان در این باره چه دارند که بگویند، همهٔ این حاکمان، همهٔ این سازندگان عقاید؛ همهٔ این رهبران و همهٔ این جباران کلاهدار؟

همهٔ آنان می‌گویند جهان با سرعتی گیج‌کننده در حال تغییر است، و ما باید خود را با آن تطبیق دهیم یا خطر تباهی یا مرگ را به جان بخریم (که البته برای ایشان هر دو نهایتاً یکی هستند)، به بیان دیگر ما باید، در این جهان آن‌گونه که هست، صرفاً سایه‌ای از خویش باشیم؛ باید بی‌وقفه و پرشور با «مدرنیزاسیون» درگیر شویم، و بی‌هیچ زمزمه‌ای بها و هزینه‌های ناگزیر را بپذیریم. با توجه به جهان رقابتی و بی‌رحمی که هر روزه ما را با چالش‌ها روبه‌رو می‌سازد، باید از سرآشویی تیز باروری، کاهش بودجه، نوآوری فنی، وضعیت متعادل بانک‌ها، و انعطاف‌پذیری شغلی بالا رویم. هرگونه رقابتی اساساً و ذاتاً ورزشی فرحبخش

است. در یک کلام باید بخشی از آن دسته پیشقراولان را شکل بخشیم، آن هم در کنار قهرمانان حال حاضر (برنده آلمانی، حاشیه‌نشین تایلندی، کهنه‌سرباز بریتانیایی، تازه‌وارد چینی، حالا یانکی‌های همیشه قبراق به‌کنار، و غیره و غیره) و هیچ‌گاه در انتهای گله روی زمین نخزیم. برای تحقق این هدف همگان باید رکاب بزنند: مدرنیزه کنید، اصلاح کنید، تغییر دهید! کدام سیاست‌مدار است که در کارزار تبلیغاتی‌اش بتواند از خیر دادن پیشنهاد اصلاح، تغییر و نوآوری بگذرد؟ بحث میان دولت و اپوزیسیون همواره این شکل را می‌گیرد که آن چه دیگران می‌گویند تغییر واقعی نیست. این صرفاً همان محافظه کاری قبلی است که لایه نازکی از رنگ روی آن پاشیده شده است. من نماینده تغییر واقعی هستم! شما فقط کافیسیت به من نگاه کنید تا این نکته را دریابید. من اصلاح‌طلب و هوادار مدرنیزه کردن هستم؛ هر هفته بارانی از قوانین جدید بر ما نازل می‌شوند – آفرین! بیایید از رویه معمول بپریم و از شر همه چیزهای قدیمی خلاص شویم!

پس بگذارید تغییر دهیم.

ولی در واقع چه چیز را تغییر دهیم؟ اگر تغییر قرار است دائمی باشد، پس ظاهراً جهت آن نیز باید ثابت بماند. همه اقداماتی که وضعیت اقتصادی به ما دیکته می‌کند باید به‌مثابه امری اضطراری پیاده شود. وضع بدین منوال است تا ثروتمندان بتوانند در عین کاهش موارد پرداخت مالیات به ثروتمند شدن خود ادامه دهند تا بتوان نیروی کار شرکت‌ها را از طریق اعلام مکرر وجود نیروهای مازاد و ضرورت بهبود ساختار در سطح گسترده کاهش داد؛ تا بتوان همه چیزهای عمومی را خصوصی کرد، و بدین‌وسیله نهایتاً به ثروتمند شدن اغنیاء و نگهداری (متأسفانه پر هزینه) طبقه متوسط (که در حکم ارتش ذخیره اغنیاء هستند) یاری رساند، و نه به منافع عمومی؛ تا بتوان مدارس، بیمارستان‌ها، خانه‌سازی، حمل‌ونقل و ارتباطات – این پنج ستون زندگی رضایت‌بخش برای همه – را ابتداءً منطقه‌ای کرد (که گامی به جلوس‌ت)، سپس رقابتی‌شان ساخت (که امری اساسی است)، و نهایتاً آن‌را به دست بازار سپرد (که امری تعیین‌کننده است)، و همه این کارها با این هدف که مکان‌ها و منابعی که در خدمت آموزش، بهداشت و درمان، مسکن و حمل‌ونقل ثروتمندان و نیمه ثروتمندان اند به‌هیچ‌وجه با منابع و مکان‌هایی که مختص فقرا و نیازمندان‌اند، خلط نشوند؛ تا بتوان حق و حقوق کارگران خارجی تبار را که اغلب دهه‌هاست در این‌جا زندگی و کار کرده‌اند، به هیچ رساند، به کودکان‌شان آزار رساند، اوراق اقامت‌شان را باطل کرد، و «تمدن» و «ارزش‌ها»ی ما را به‌خوردشان داد؛ تا بتوان به‌ویژه دختران جوان را وادار ساخت با سر برهنه به خیابان بروند و مابقی نیز ناچار به تصدیق آگاهانه «سکولار» بودن خویش گردند؛ تا بتوان بیماران روانی را برای همه عمر زندانی کرد؛ تا بتوان «امتیازات» اجتماعی بیشماری را مشخص و حذف ساخت که مایه فربه‌شدن طبقات پایین‌اند؛ تا بتوان مأموریت‌های نظامی خونین در سراسر جهان به‌ویژه در افریقا به‌راه انداخت، آن‌هم برای تحمیل احترام به «حقوق بشر» – یعنی همان حقوق ثروتمندان در

پاره و تقسیم‌کرد کشورها، در به قدرت‌رساندن نوکرهای دست‌نشانده (به‌یاری ترکیبی از اشغال خشونت‌آمیز و انتخابات نمایشی) که تمام منابع کشور را در ازای هیچ دو دستی تقدیم همان قدرتمندان فوق‌الذکر خواهند کرد. اما نوکرانی که به هر دلیل ناگهان مخالف تقسیم کشورشان می‌شوند، مخالف غارت منابع کشورشان به دست همان قدرتمندان و «حقوق بشری» که جزئی از آن است (حتی اگر در گذشته به «مدرنیزاسیون» خدمت کردند و نوکرانی خوش‌خدمت بوده‌اند) به پیشگاه دادگاه‌های مدرنیزاسیون آورده و به دار کشیده خواهند شد.

این است حقیقت ثابت «تغییر»، واقعیت بالفعل «اصلاح»، و ساحت انضمامی «مدرنیزاسیون». و از دید اربابان ما، این است قانون حاکم بر جهان.

این کتاب می‌کوشد تا نگرشی متفاوت در تقابل با دیدگاه فوق از اشیاء و امور پیش کشد، نگرشی که می‌توان در این سه نکته خلاصه‌اش کرد:

۱. آن محتوایی که تحت عناوین تعویض‌پذیری چون «مدرنیزاسیون»، «اصلاح»، «دموکراسی»، «غرب»، «جامعه بین‌المللی»، «حقوق بشر»، «سکولاریسم»، «جهانی‌شدن» و... می‌یابیم، هیچ نیست مگر تلاشی برای تحقق نوعی پس‌روی بی‌سابقه، با هدف خلق وضعیتی که در آن رشد و توسعه سرمایه‌داری جهانی شده و کنش خادمان سیاسی آن با هنجارهای تولد این عناوین سازگار می‌شود: نوعی لیبرالیسم تمام‌عیار ثمره نیمه قرن نوزدهم، قدرت بی‌حدوحصر یک الیگارشی مالی و سلطنتی، و یک حکومت پارلمانی ویتروینی که (به قول مارکس) مرکب است از «کارگزاران سرمایه». برای تحقق این هدف، هرآنچه ظهور صورت‌های سازمان‌یافته جنبش کارگران و کمونیسم و سوسیالیسم اصیل در فاصله ۱۸۶۰ و ۱۹۸۰ ابداع کرده و در مقیاسی جهانی تحمیل کرده و بدین‌سان سرمایه‌داری لیبرالی را به موضع تدافعی رانده بود می‌باید بی‌رحمانه نابود شود و نظام ارزش‌های امپریالیسم – همان به‌اصطلاح «ارزش‌های» تحسین‌شده – از نو خلق شود. این است یگانه محتوای «مدرنیزاسیون» جاری.

۲. لحظه حال به‌واقع لحظه بروز نخستین جنبش‌های یک قیام مردمی جهانی علیه پس‌روی است. این قیام که هنوز کور، نپخته، پراکنده و فاقد مفهومی قدرتمند یا سازمانی استوار است، طبیعتاً مشابه نخستین قیام‌های طبقه کارگر در قرن نوزدهم است. از این‌رو پیشنهاد می‌کنم بگوییم ما اینک در زمانه شورش‌هایی هستیم که در آن نوعی تولد دوباره تاریخ در تقابل با تکرار صاف و ساده بدترین‌ها، شکل می‌گیرد و بروز می‌یابد. اربابان ما

این‌را بهتر از ما می‌دانند؛ آنان مخفیانه به‌خود می‌لرزند و سرگرم ساختن تسلیحات خویش‌اند، آن‌هم در هر دو شکل زرادخانهٔ حقوقی-قضایی و نیروهای ویژهٔ مسلح پاسدار نظم سیاره. ما نیز باید خود را بازسازی یا ایجاد کنیم و این نیازی فوری و فوتی است.

۳. حتی اگر این لحظه در قالب بسیج‌های مردمی باشکوه اما شکست‌خورده، یا در قالب فرصت‌طلبی بی‌پایان سازماندهی‌های [مدعی] «نمایندگی» (چه اتحادیه‌های فاسد و چه احزاب پارلمانی) بر باد رود، تولد دوبارهٔ تاریخ باید در عین‌حال یک تولد دوبارهٔ ایده باشد. یگانه ایده‌ای که قادر است هم روایت فاسد و بی‌جان از «دموکراسی» (که اینک پرچمدار لشگریان سرمایه است) را به چالش بکشد و هم پیشگویی‌های نژادی و ملی نوعی خورده‌فاشیسم را (که بحران برایش فرصتی محلی ایجاد کرده است)، ایدهٔ کمونیسم است، که اینک از نو سربرآورده و جان گرفته است، آن‌هم به لطف درس‌هایی که تنوع پرشور این شورش‌ها، هرقدر هم شکننده، به ما می‌آموزد.